

**حقيقت تصوف و ديدگاه
صوفيه درباره اصول
عبادت و دين اسلام**

تاليف:

دکتر صالح بن فوزان الفوزان

ترجمه: إسحاق بن عبدالله دبيري العوضي

١٤٢٦ / ١٣٨٤ هـ

فهرست مطالب

ص

عنوان

مقدمه

اصول عبادت صحیح

نخست: عبادت توفیقی است

دوم: عبادت باید فقط برای خدا باشد

سوم: اساس و الگو در عبادت، پیامبر ﷺ باشد

چهارم: عبادت، زمان و مقدار مشخص داشته

باشد

پنجم: عبادت بر مبنای محبت به خدا باشد

ششم: عبادت از مکلف ساقط نمی شود

حقیقت تصوف

دیدگاه صوفیه درباره عبادت و دین

خاتمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است، خدایی که [با آوردن دین اسلام] دین و نعمت خود را بر ما تمام و کامل ساخت و اسلام را دین ما قرار داد، و ما را فرمان داد که تا زمان مرگ به آن چنگ زنیم، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾. (آل عمران: ۱۰۲).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که شایسته است، از خدا بترسید [و با انجام واجبات و دوری از منہیات گوهر تقوا را به دامن گیرید] و شما [سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان بناگاه در رسد] نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید».

و این وصیت حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب علیهم السلام به فرزندانشان است: ﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ

وَيَعْقُوبُ يَبْنِي إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾. (البقره: ۱۳۲).

«و ابراهیم و فرزندان خود را به این آیین سفارش کرد و یعقوب [نوه او نیز چنین کرد. هر کدام به فرزندان خویش گفتند] ای فرزندان من! خداوند ما آئین [توحیدی اسلام] را برای شما برگزیده است. [پس به ما قول بدهید که یک لحظه هم از آن دوری نکنید] و نمیرید جز اینکه مسلمان باشید».

خداوندا بر بنده و فرستاده خود، پیامبرمان محمد، و بر تمام خاندان و یاران درود بفرست. اما بعد:

خداوند فرشته‌ها و انسانها را به خاطر پرستش خود آفرید، همانگونه که می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾﴾. (الذاریات: ۵۶).

«من فرشته‌ها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.»

عزت و خوشبختی انسانها و جنها را در پرستش خود قرار داد، زیرا نیازمند اویند، و یک لحظه نمی‌توانند از او بی‌نیاز باشند، در حالیکه او از آنان و عبادتشان بی‌نیاز است، چنان که می‌فرماید: ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ﴾. (الزمر: ۷).

«اگر کافر گردید، پس بی‌گمان خداوند از [ایمان و عبادت] شما بی‌نیاز است».

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾. (ابراهیم: ۸).

«و موسی گفت: اگر شما و همه کسانی که در زمین هستند کافر شوید و ناسپاس گردید، به خدا زیانی نمی‌رسد. زیرا خداوند بی‌نیاز [از ایمان‌داران و سپاس‌سپاس‌گزاران است و اگر کسی هم به او ایمان نیاورد و شکر نعمتش را نگذارد، او ذاتاً] ستوده است».

پرستش، حق خداوند بر آفریده‌هایش است، بهره‌اش به آنها می‌رسد، کسی که او را عبادت نکند مغرور و

متکبر است. هر کس که خدا را همراه دیگری عبادت کند مشرک، و آنکه او را براساس غیر آنچه خداوند مشخص کرده پرستش نماید بدعت‌گذار، و کسی که او را براساس قوانین و احکامش می‌پرستد مسلمان یکتاپرست است.

از آنجا که بندگان به عبادت و پرستش او نیاز ضروری دارند و خودشان نمی‌توانستند حقیقت عبادت را آنگونه که خداوند دوست دارد و مطابق دین اوست بشناسند، خداوند آنها را به حال خودشان وانگذاشت، بلکه پیامبران را با کتابهایشان برای بیان حقیقت عبادت برای بندگان فرو فرستاد. چنان که فرمود: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾. (النحل: ۳۶).

«ما به میان هر ملتی پیامبری فرستاده‌ایم [و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است] که خدا را پرستید

و از طاغوت [شیطان، بتان، ستمگران و غیره] دوری کنید».

و فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾. (الأنبياء: ۲۵).
 «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست پس فقط مرا پرستش کنید».

پس هر کس از شروطی که پیامبران و کتاب‌های الهی برای عبادت برشمرده‌اند، دوری کند، و خدا را آن طور که خود و شیطان خواست پرستش نماید، بی‌تردید او از راه خدا گمراه شده و او خدا را نه، بلکه خودش را عبادت کرده است: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغْيَ هُدَىٰ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. (القصص: ۵۰).

«و چه کسی گمراه‌تر و سرگشته‌تر از آن کسی است که [در دین] از هوی و هوس خود پیروی کند».

افراد و گروههایی که این چنین گمراه شدند، بسیارند. در رأس آنها نصاری و فرقه‌هایی قرار دارند که از دین خداوند دور شده‌اند. از جمله صوفیه که برای خودشان، در عبادت برخلاف آنچه که خداوند مشخص کرده، قوانینی وضع کرده‌اند. و این امر با بیان حقیقت عبادت در اسلام و انحرافات صوفیه از اصول اصلی عبادت، بیشتر آشکار می‌شود.

اصول و قواعد عبادت صحیح

عبادتی را که خداوند سبحانه و تعالی معین کرده، دارای اصول و پایه‌های ثابتی است که خلاصه‌ای از آن آورده می‌شود. نخست: توقیفی است، (به معنای اینکه در آن مجال اظهارنظر وجود ندارد.) بلکه شرع کننده آن باید فقط خداوند سبحانه و تعالی باشد. هم‌چنان که به پیامبرش فرموده است: ﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا﴾. (هود: ۱۱۲).

«پس، همان گونه که فرمان یافته‌ای [در راه تبلیغ و ارشاد و مبارزه و پیکار و پیاده کردن تعلیمات قرآن] استقامت کن همراه کسانی که [از کفر و شرک دست کشیده‌اید و] با تو [به سوی خدا] برگشته‌اند و [ایمان آورده‌اند و از حدود قوانین خدا] تجاوز نکنید [و از جاده اعتدال به کنار نروید و راه افراط و تفریط مپوئید]».

خداوند تعالی فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿۱۸﴾.
(الجاتیه: ۱۸).

«پس ما تو را [مبعوث کردیم و] بر آئین و راه و روشنی از دین [خدا که برنامه تو و همه انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد] قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی کن [و بدین راه روشن برو زیرا آئین رستگاری و راه نجات است] و از هوی و هوسهای کسانی پیروی مکن که [از دین خدایی خبرند و از راه حق] آگاهی ندارند».

و از زبان پیامبرش می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْنَا﴾. (الأحقاف: ۹).

«من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم».

دوم: عبادت باید فقط برای خداوند و به دور از هرگونه اثری از شرک باشد. همانطور که خداوند

تعالی می فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ
عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾. (الکهف:
۱۱۰).

«پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش
است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش
پروردگارش کسی را شریک نسازد».

پس اگر عبادت با اندکی از شرک همراه باشد آن را
بی ارزش می کند، همانطور که خداوند تعالی فرموده
است: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.
(الأنعام: ۸۸).

«اگر [این چنین شایستگی - چه رسد به دیگران -]
شرک می ورزیدند، هر آنچه می کردند هدر می رفت [و
اعمال خیرشان ضائع می شد و خرمن طاعتشان به
آتش شرک می سوخت]».

و می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ

أَلْحَسِرِينَ ﴿٦٥﴾ بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾.
(الزمر: ۶۵، ۶۶).

«بی تردید به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی، کردارت [باطل و بی پاداش] و نابود می شود، و از زیانکاران خواهی بود پس در این صورت تنها خدا را بپرست و از زمره سپاسگزاران باش.»

سوم: در عبادت فقط از پیامبر ﷺ پیروی کنیم و او را الگو قرار دهیم. هم چنان که خداوند می فرماید:
﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾. (الأحزاب: ۲۱).

«سرمشق و الگوی زیبایی در [شیوه پندار و گفتار و کردار] پیغمبر خدا برای شما است.»
﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.
(الحشر: ۷).

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما [از احکام الهی] آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.»

پیامبر ﷺ فرمودند: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۱.

«هر کس هر کاری را که براساس دین ما نیست انجام دهد، [آن کار] مردود [و باطل] است.»

و در روایتی این چنین آمده است «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۲. «هر کس که در کار [دین] ما بدعتی به وجود آورد پس [آن بدعت] مردود است.» و فرمودند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^۳.

آن گونه که نماز خواندن مرا دیده‌اید، به همان ترتیب نماز بخوانید.»

(^۱) مسلم این حدیث را روایت کرده است.

(^۲) بخاری و مسلم بر روایت آن اتفاق دارند.

(^۳) بخاری و مسلم بر آن اتفاق دارند.

همچنین می‌فرماید: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكُمْ»: «آیین و اصول [عبادت] را از من یاد بگیرید»^۱. و دلایل دیگر. چهارم عبادت، زمان و مقدار مشخصی دارد که نباید از آن فراتر رفت. مانند نماز: خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾. (النساء: ۱۰۳).

بی‌گمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معین است.»

و یا حج؛ ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾. (البقره: ۱۹۷).

«حج در ماه‌های معینی انجام می‌پذیرد.»

و یا روزه؛ ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾. (البقره: ۱۸۵).

(^۱) مسلم این حدیث را روایت کرده است

«آن چند روز معین و اندک [ماه رمضان است که قرآن در آن فرو فرستاده شده است] و آغاز به نزول نموده است و در مدت ۲۳ سال تدریجاً به دست مردم رسیده است] تا مردم را راهنمایی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد [به حق و حقیقت] باشد و [میان حق و باطل در همه زمان‌ها] جدائی افکند. پس هر کس از شما [فرارسیدن] این ماه را دریابد، [چه خودش هلال را رؤیت کند و چه با دیدن دیگران فرا رسیدن رمضان ثابت شود] باید که آن را روزه بدارد».

پنجم: عبادت باید فقط بر مبنای محبت خداوند و فرمانبرداری، ترس و امید به او باشد، خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾. (الإسراء: ۵۷).

«آن کسانی را که به فریاد می‌خوانند [و خداگونه‌هایشان می‌دانند] آنان که از همه مقرب‌ترند [به

درگاه یزدان، همچون عیسی و عذیر و فرشتگان] برای تقرب به پروردگارشان وسیله می‌جویند [که طاعات و عبادات است] و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند.

و خداوند در مورد پیامبران می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾ (الأنبياء: ۹۰).

«آنان در کارهای نیک بریکدیگر پیشی می‌گرفتند و با حالت خوف و امید ما را به فریاد می‌خواندند، [و در وقت نیازمندی و بی‌نیازی، و بیماری و سلامت، و خوشی و ناخوشی رو به آستانه ما می‌کردند و میان خوف و رجا می‌زیستند] و همواره خاشع و خاضع ما می‌بودند»^۱.

(^۱) در متن کتاب عربی به جای شماره آیه و نام سوره فوق چنین نوشته شده است: (سوره آل عمران آیه ۹۰).

خداوند می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ﴿۳۱﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ ﴿۳۲﴾. (آل عمران: ۳۱-۳۲).

«بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، خداوند آمرزنده مهربان است * بگو: از خدا و پیامبر اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنند [ایشان به خدا و پیامبر ایمان ندارند و کافرند و] خداوند کافران را دوست نمی دارد.»

خداوند تعالی آثار و نشانه های محبت الهی و نتایج آن را ذکر کردند.

از نشانه های آن؛ پیروی از رسول خدا ﷺ و فرمانبرداری از خدا و رسول اوست. نتیجه آن مورد محبت و رحمت خداوند قرار گرفتن و آمرزیده شدن گناهان است.

ششم: عبادت فرد مکلف عاقل از زمان بلوغ تا وفاتش از او ساقط نمی‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۲).

و شما [سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان پناهگاه در رسد] نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.»
و می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (الحجر: ۹۹).

«و پروردگارت را پرستش کن تا مرگ به سراغ تو می‌آید [و سرای فانی را وداع می‌گوئی و سرای باقی آغاز می‌گردد و پرده‌ها به کنار می‌رود و حقائق در برابر چشمانت جلوه‌گر می‌شود].»

حقیقت تصوف

لفظ تصوف و صوفیه در صدر اسلام لفظی ناشناخته بود و مطمئناً بعد از آن دوره به وجود آمده است، و یا از ملت‌های دیگری وارد دین اسلام شده است.

شیخ الإسلام ابن تیمیه رَحِمَهُ اللهُ در مجموع الفتاوی می‌گوید: «لفظ صوفیه تا قرن سوم مشهور نبود و بعد از آن سر زبان‌ها افتاد، و روایت شده است که افرادی مانند امام احمد حنبل و ابوسلیمان دارانی و دیگران درباره آن سخن گفته‌اند. روایت شده است که سفیان ثوری آن را به کار برده است. و برخی نیز این امر را به حسن بصری نسبت می‌دهند. در معنی کلمه صوفی اختلاف نظر دارند، بعضی معتقدند این کلمه از اسم‌های نسب است، مثل قریشی و مدنی و امثال آن. و گفته شده که منسوب به اهل صُفّه است، ولی این رأی اشتباه است، زیرا اگر این چنین بود، صُفّی گفته می‌شد، و یا به صف مقدم در پیشگاه خداوند منسوب

است که آن نیز غلط است چون اگر چنین بود صَفَّی گفته می‌شد، و یا منسوب به صفوه (بهترین خلق خدا) است که این هم صحیح نیست. زیرا اگر چنان باشد صَفَّوئِ گفته می‌شد، و یا گفته شده منسوب به صفوه بن بشر بن اَد بن بشر بن طابخه است، که قبیله‌ای از عرب بودند، در زمان‌های قدیم در نزدیکی مکه زندگی می‌کردند و نَساک (پارسایان) به آنها نسبت داده می‌شوند، هرچند که این با لفظ نسب موافق است ولی با این وجود نیز ضعیف است، زیرا اینها نزد بیشتر پارسایان معروف و مشهور نیستند، و اگر نَساک به این افراد نسبت داده می‌شدند، این منسوب شدن در زمان اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین و پیروان نخستین آنان وجود می‌داشت. بیشتر کسانی که از این نام استفاده کرده‌اند این قبیله را نمی‌شناسند و راضی نخواهند بود که آن را به نام قبیله‌ای در دوران جاهلیت که در دوره اسلامی از آن اثری نیست، نسبت دهند. گفته شده

است - بنا بر قول مشهور - که به صوف منسوب است و اولین بار صوفیه در بصره ظاهر شدند. هسته اولیه صوفیه را برخی از یاران عبدالواحد بن زید که خودش از یاران حسن بود، بنا نهادند. اهل بصره به خاطر زیاده روی در زهد و عبادت و ترس [از خدا] با شهرهای دیگر تفاوت داشتند. ابوشیخ اصفهانی با استناد به محمد بن سیرین روایت می کند که به او گفتند: جماعتی لباس صوف (پشمینه) را [بر دیگر لباسها] ترجیح می دهند و او گفت: قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح می دهند ادعا می کنند که خود را به مسیح بن مریم عَلَيْهِ السَّلَامُ شبیه می کنند در حالی که هدایت پیامبرمان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای ما دوست داشتنی تر است، ولی ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لباس پنبه ای و غیره می پوشیدند - یا سخنانی از این قبیل^۱.

(^۱) این سخن حسن البصری است.

سپس می‌گوید: اینان به پوشش ظاهریشان که لباس پشمینه (صوف) بود نسبت داده شدند آنها را صوفی [کسی لباس صوف یا پشمینه می‌پوشد] می‌گفتند، ولی آنها در طریقه‌ی شان نه ملزم به پوشیدن لباس بودند، و نه آن را واجب می‌دانستند، و کار خود را بدان مشروط نمی‌کردند، اما به خاطر متحدالشکل شدن در ظاهر آن را به طریقتشان افزودند.

وی در ادامه می‌گوید: «این اصل تصوف است، اما پس از آن به شاخه‌ها و فرقه‌های مختلفی شد»^۱. از کلام او درمی‌یابیم که تصوف در کشورهای اسلامی و به وسیله پارسایان بصره در نتیجه زیاده‌روی آنها در زهد و عبادت به وجود آمد، و بعد از آن تکامل یافت. برخی از نویسندگان معاصر به این نتیجه رسیده‌اند که تصوف از ادیان دیگر مانند دین هندیها و پارسایی

(^۱) مجموع الفتاوی (۵/۱۱ - ۷، ۱۶، ۱۸).

مسیحی‌ها به کشورهای اسلامی نفوذ کرده است. این امر با کلامی که ابن تیمیه از ابن سیرین نقل کرد همخوانی دارد، او گفت که «قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح می‌دهند خود را به مسیح بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام شبیه می‌کنند در حالی که هدایت پیامبرمان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای ما دوست داشتنی‌تر است. از این کلام درمی‌یابیم که تصوف با دین نصرانیت ارتباط دارد!!»

دکتر صابر طعیمه در کتاب (الصوفیه معتقداً و مسلکاً) می‌گوید: به نظر می‌رسد گوشه‌نشینی و پارسایی مسیحیت که راهبان آن در صومعه‌ها لباس پشمینه می‌پوشیدند، و زیاد بودن تعداد آنها که خود را به برای این امر اختصاص داده بودند در سرزمین‌های اسلامی که اسلام بوسیله توحید آنرا فتح کرد، در روش صوفیهای اولیه نقش و تأثیر اساسی داشته است^۱.

(^۱) الصوفیه معتقداً و مسلکاً، صفحه ۱۷.

شیخ احسان الہی ظہیر - یرحمہ اللہ - در کتاب «التصوف، المنشأ والمصدر» می‌گوید: هنگامی که در تعالیم صوفی‌های قدیم و متأخر و روایات و سخنان آنان در کتاب‌های قدیم و جدید تعمق می‌کنیم، بین آنها با تعالیم قرآن و سنت اختلاف زیادی می‌بینیم و اساس و ریشه تعالیم آنان نه از سیر و سلوک حضرت محمد ﷺ و نه از سیر و سلوک یاران بزرگوار و نیکوکار او، که آفریده‌های برگزیده خداوند بودند، سرچشمه می‌گیرد، بلکه افکارشان از رهبانیت مسیحی و برہمایی ہندی و پارسایی یهودی و زہد بودایی گرفته شده است^۱.

شیخ عبدالرحمن وکیل در مقدمه کتاب (مصرع التصوف) می‌گوید: «تصوف پست‌ترین حیلہ‌ای بود کہ شیطان برای مسخرہ کردن بندگان، در جنگ با خدا و

(^۱) التصوف المنشأ و المصدر، صفحہ ۲۸.

پیامبران او ابداع کرد، این حربه زردشتیان بود که به وسیله آن به ربانی بودن تظاهر می‌کردند، بلکه تصوف نقاب همه دشمنان صوفی برای دین حق است. اگر به خوبی در آن تحقیق کنی، تعالیم برهمایی، بودایی، زردشتی، مانوی، افلاطونی، گنوسی، یهودی، نصرانی و بت پرستی جاهیت را در آن می‌یابی^۱.

از خلال آراء و افکار این نویسندگان معاصر و علمای دیگری که مجال ذکر نام آنها نیست، درمی‌یابیم که تعداد زیادی از متفکران در مورد صوفیه به این نظر معتقدند. صوفیه [در اسلام وجود نداشته است] و به اسلام افزوده شده است و این امر از اعمال و افعالی که صوفیه انجام می‌دهند آشکار می‌شود، آن اعمالی که برای اسلام غریب و ناشناخته و به دور از آن است. ما به بررسی آراء به این صوفی‌های متأخر که هم

(^۱) مصرع التصوف، صفحه ۱۹.

تعدادشان زیاد است و هم بیشتر دچار سرگردانی شده‌اند، می‌پردازیم.

اما متقدمین مثل فضیل بن عیاض و جنید و ابراهیم بن آدم و دیگران، تا حدودی میانه‌رو بوده‌اند.

دیدگاه صوفیه درباره عبادت و دین

صوفیه، - مخصوصاً - صوفی‌های متأخر، در دین و عبادت دارای روش و طریقه‌ای هستند که با گذشتگان تفاوت دارد و از کتاب و سنت نیز بسیار دور است. آنها دین و عبادتشان را براساس آداب و رسوم و رمزها و اصطلاحاتی که خودشان اختراع کرده بودند، بنیان نهادند، که خلاصه‌ای از آن در زیر می‌آید:

۱ - عبادت را در محبت منحصر کرده بودند، و آن را براساس محبت به خدا بنا می‌نهادند و به جوانب دیگر مثل خوف و رجا نمی‌پردازند. چنان که یکی از آنها گفته است: من خدا را به خاطر میل به بهشت و ترس از آتش عبادت نمی‌کنم.

بی‌تردید محبت خداوند تعالی به عنوان شالوده‌ای است که عبادت بر آن بنیان گذاشته می‌شود. ولی عبادت فقط در محبت خلاصه نمی‌شود، چنان که آنان می‌پندارند، بلکه جوانب و انواع زیادی غیر از

محبت دارد مانند: ترس، امید، فروتنی و دعا و غیره، سپس عبادت همان است که شیخ الإسلام ابن تیمیه می گوید: «عبادت نام جامعی است که شامل همه گفتار و اعمال ظاهر و باطنی است که خداوند آنها را دوست می دارد و مورد رضایت اوست.»
 علامه ابن القیم می گوید:

وعبادة الرحمن غاية حبه مع ذل عابده هما قطبان

بندگی خداوند نشان دهنده نهایت دوست داشتن او به همراه خضوع بنده است که آن دو همانند دو قطب هستند.

وعليهما فلک العبادة دائر ما دار حتی قامت القطبان

چرخه عبادت بر آن دو استوار است که این چرخه به حرکت و گردش نمی افتد مگر این که آن دو قطب (عبادت و خضوع برای خدا) برپا شوند.

به همین دلیل بعضی از گذشتگان گفته‌اند: کسی که خدا را فقط با عشق و محبت به او پرستش کند زندیق است. و کسی که خداوند را فقط با امید پرستش کند او از مرجئه است. و کسی او را با ترس عبادت نماید حروری است. و آنکه او را با عشق و ترس و امید پرستش می‌کند مؤمن موحد است.

خداوند در وصف پیامبرانش می‌فرماید که آنها پروردگارشان را به خاطر ترس از [خشم] او و امید به [رحمت] او می‌خوانند. آنها به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می‌هراسند و او را با امید و بیم می‌خوانند. شیخ الإسلام ابن تیمیه - یرحمه الله - می‌گوید: «به این دلیل است که عده‌ای از صوفی‌های متأخر آنقدر ادعای محبت دارند که تصوف را به نوعی از بی‌ملاحظگی و سبکی کشانده‌اند که با عبادت منافات دارد». همچنین گفته است: «و زیادی از سالکان به خاطر ادعای محبت و علاقه داشتن به خدا به انواع

مختلفی از جهل و نادانی نسبت به دین کشیده شده‌اند؛ مانند تجاوز از حدود و دستورات و ضایع کردن حق خدا و یا با ادعاهای باطل که هیچ حقیقتی ندارند»^۱.

می‌گوید: مشایخ صوفیه‌ای که در گوش دادن به قصائدی با مضامین، حب، شوق، ملامت، سرزنش و عشق می‌پردازند هدف اصلیشان اینست. به همین دلیل خداوند آیه محبت را به عنوان امتحانی نازل می‌کند تا دوستدار واقعی را به وسیله آن آزمایش کند. پس می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. (آل عمران: ۳۱).

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد».

(^۱) العبودیه، شیخ الإسلام ابن تیمیہ، صفحہ ۹۰، چاپ الرئاسة العامه للإفتاء.

دوستدار خداوند فقط کسی است که از پیامبر او پیروی کند، و اطاعت و پیروی از پیامبر ﷺ فقط با عمل کردن به [وظایف] بندگی و پرستش است، بسیاری از کسانی که ادعای محبت به خدا دارند، از شریعت و سنت رسول خدا ﷺ خارج می‌شوند، و چنان رؤیاهایی در سر دارند که در این بحث نمی‌توان بدان پرداخت تا جایی که یکی از آنها به لغو احکام اسلامی و حلال کردن حرام توسط خودش معتقد است.

و همچنان می‌گوید: «زیادند تعداد گمراهانی که از در زهد و عبادت از بدعتها پیروی می‌کنند و هیچ بهره‌ای از کتاب خداوند و سنت پیامبر ﷺ را ندارند و اینان دچار اشتباهی شده‌اند که [قبل از آنان] نصاری، به خاطر داشتن ادعای محبت و عشق به خدا، همراه با مخالفت با شریعت و دوری از مجاهدت در راه او، به دام آن افتاده بودند».

چنان که بیان شد فقط محبت داشتن نه تنها عبادت به حساب نمی آید، بلکه صاحب خود را به گمراهی و خروج از دین می کشاند.

۲. صوفیه در اعمال دین و عبادتشان غالباً به قرآن و سنت و پیروی از پیامبر ﷺ رجوع نمی کنند، بلکه براساس ذوق و میل خودشان و راهنمایی و اذکار و اوراد بدعت آمیزی را که مشایخ آنها را برایشان تعیین می کنند در پیش می گیرند. چه بسا که نه یک طریق و نه یک دعا و ذکر بلکه، راهها و دعاهایی [گوناگون] ابداع می کنند و به جای استدلال به کتاب و سنت، به حکایتها و رؤیاهای و گفتههایی استدلال می کنند که [خودشان] برای صحه گذاشتن بر اعتقاداتی که دارند ابداع کرده اند. این است پایههایی که عقاید صوفیه بر آن استوار است! چنان که معلوم است عبادت صحیح آن است که بر آنچه در کتاب خدا و سنت آمده است استوار باشد. شیخ الإسلام ابن تیمیه می گوید: صوفیه

همانند نصاری با استفاده از سخنان متشابه و حکایات به دین مورد نظرشان که به وسیله آن به خدا تقرب می‌جویند عمل می‌نمایند. حکایاتی که صدق گوینده آنها معلوم نیست، و اگر هم ثابت شود که گوینده راست گفته است، باز هم می‌توان گفت که گوینده معصوم نیست. صوفیه شیخ را شارع دین می‌دانند همچنان که نصرانی‌ها قدیسیین و راهبان را شارع دین خود می‌دانند. صوفیه در دین و عباداتشان به اینان رجوع می‌کردند نه به کتاب و سنت.

پس به احزاب و گروههایی جداگانه شدند. چنان که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾. (الأنعام: ۱۵۳).

«این راه [که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم] راه مستقیم من است [و منتهی به سعادت هر دو جهان می‌گردد. پس] از آن پیروی کنید و از راههای [باطلی

که شما را از آن نهی کردم] پیروی نکنید که شما را از راه خدا [منحرف] و پراکنده می‌سازد».

پس راه خدا یکی است، نه تقسیم می‌شود و نه اختلافی بر سر آن وجود دارد. راههای دیگر، راههای متفرق و جدا از یکدیگر هستند که با کسانی که آن راه را می‌پیمایند جدا می‌شوند، و سالک را از راه خدا دور می‌کنند. این امر بر فرقه‌های صوفیه نیز مطابقت دارد، زیرا هر فرقه‌ای دارای روش و طریقه خاصی است که با فرقه دیگر تفاوت دارد. هر فرقه‌ای شیخی دارد که او را شیخ طریقت می‌نامند که راه و روشی برای فرقه ترسیم می‌کند که با راه و روش فرقه دیگر متفاوت است، [به وسیله آن] صوفی‌های آن فرقه را از صراط مستقیم دور می‌کند. شیخ طریقت اختیار تام دارد و هرچه را که دستور دهد مریدان اجرا می‌کنند و به او اعتراضی نمی‌کنند.

تا جایی که گفتند مرید در برابر شیخ خود مثل مرده است در برابر کسی که او را غسل می‌دهد. برخی از این شیوخ ادعا می‌کنند که آنها هر دستور و امری را که به مریدها و پیروان خود می‌دهند مستقیماً از خداوند تعالی دریافت می‌کنند. (معاذ الله).

۳. از اصول دین و عبادت صوفیه پایبند بودن به دعاها و وردهایی است که شیوخ آنها می‌گویند، خود را به آن ملتزم می‌دانند و با خواندن آنها پرستش می‌کنند و چه بسا که خواندن آن اوراد را بر تلاوت قرآن کریم ترجیح می‌دهند و آن را ذکر خاصه، می‌نامند.

ولی ذکری را که در قرآن و سنت است، ذکر عامه می‌نامند پس قول لا إله إلا الله نزد آن ذکر عامه است و ذکر خاصه، اسم مفرد الله است، و ذکر خاصه الی الخاصه (هو) است.

شیخ الإسلام ابن تیمیه می گوید «هرکس که گفتن لا إله إلا الله را ذکر عامه، و اسم مفرد را ذکر خاصه، و گفتن (هو) یعنی ضمیر (او) را ذکر خاصه الخاصه می پندارد، گمراه و گمراه کننده است. و برخی از آنها به این آیه استدلال می کنند؛ ﴿ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ (الأنعام: ۹۱).

[در پاسخ پیشن ایشان] بگو: خدا [این قرآن را نازل کرده است] و بگذار در باطل [و یاوه سرائی] خود [فرو روند و] به بازیچه پردازند.

اشتباه اینان واضح است، زیرا این کار تحریف کلام و کج فهمی است. زیرا اسم جلاله - الله - در جواب امر استفهام آیه قبل آمده است، ﴿مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ - مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ﴾ (الأنعام: ۹۱).

«چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری [رخشان] و هدایتی [راهنما] بوده است؟» تا اینکه به قول ﴿قُلْ اللَّهُ﴾: «بگو

خدا» می‌رسند، یعنی خدا، کتاب موسی را نازل کرده است. پس اسم - الله - ابتدایی است که خبرش در جواب استفهام آمده، هم چنان که در مثال‌های همانند آن نیز همین طور است مثلاً وقتی سؤال می‌کنی: مَنْ جَارِكُ (همسایه‌ات کیست)؟ دیگری جواب می‌دهد: زید. ولی اسم مفرد - الله - چه صریح باشد و چه به صورت ضمیر نه سخن کامل و نه جمله تمامی است، و هیچ ربطی به ایمان و کفر و امر و نهی، ندارد. و هیچ یک از گذشتگان و پیامبر ﷺ آن را نگفته‌اند. و این کلمه موجب دادن معرفت مفید یا حالت سودمندی به قلب نمی‌شود، بلکه به قلب تصور مطلقى ارائه می‌دهد که جای هیچ چون و چرایی ندارد. در ادامه ابن تیمیه می‌گوید: بعضی از کسانی که به این ذکر می‌پردازند به جای اسم جلاله الله اسم مفرد «هو»، را تکرار می‌کنند به انواع مختلفی از إلهاد و وحدت وجود دچار شده‌اند. می‌گویند یکی از شیوخ

صوفیه گفته است: می ترسم که بین نفی و اثبات بمیرم. می گوید این وضعیتی است موجب هدایت صاحبش نمی شود. و در آن اشتباهاتی وجود دارد که نمی توان از آن چشم پوشی کرد، زیرا اگر بنده در این حال بمیرد، بر آنچه را که قصد و طلب می کرد مرده است. چون (إِذِ الْأَعْمَالِ بِالنِّيَّاتِ) (قصد و نیت در انجام کاری به منزله انجام آن است).

و ثابت است که پیامبر ﷺ دستور داده تا مرده را با گفتن لا إله إلا الله تلقین کنند. و فرمودند «مَنْ كَانَ آخِرَ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» «هر کس که آخرین کلام [به هنگام مرگ] گفتن لا إله إلا الله، باشد وارد بهشت می شود.» اگر گفتن (لا إله إلا الله) ضروری داشت، پیامبر ﷺ، فرد در حال مرگ را با گفتن آن تلقین نمی کرد. چرا ممکن بود در هنگام گفتن آن بمیرد و ذکرالعامه و ذکرالخاصه نامیدن آنها از سنت پیامبر بدور است و جزء بدعت ها و گمراهی های

شیطان است. پس اگر کسی گفت: یا هو یا هو، یا: هو هو، و یا چیزهایی مثل این، ضمیر به چیزی که قلب آن را مجسم می‌کند بر نمی‌گردد، و قلب گاهی هدایت و گاهی گمراه می‌شود. ابن عربی صاحب کتاب (الفصوص) کتابی نوشت و آن را کتاب «الهو» نامید، برخی گفته‌اند که این کلام خداوند: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾.. (آل عمران: ۷).

«در حالی که تأویل [درست] آن‌ها را خدا می‌داند». معنایش اینست که: تأویل این اسم «الهو» را کسی نمی‌داند. همه مسلمانان، بلکه هر انسان عاقلی می‌گوید که این سخن کاملاً باطل است، شاید افرادی که از اینان هم هستند چنان گمان داشته باشند حتی به کسانی که چنین می‌پنداشتند گفتم: اگر همانطور باشد که شما می‌گویید، پس باید آیه را به صورت (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ) یعنی هو جدای از کلمه تأویل.

۴. افراط و غلو صوفیان در مقام و منزلت اولیاء و شیوخ برخلاف عقیده اهل سنت و جماعت است، اهل سنت عقیده دارند که باید با اولیاء الله دوست و با دشمنان آنان دشمن بود. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (المائدة: ۵۵).

«تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شماست که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند».

و فرموده‌اند: ﴿يَتَّيَّبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ (المتحنه: ۱).

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید».

اولیاء خدا مؤمنان با تقوایی هستند که نماز را خاضعانه به پای می‌دارند، و زکات مال را می‌پردازند، و ما باید آنها را دوست داشته باشیم، و به آنان اقتدا

کنیم. ولایت فقط بر عهده اشخاص معینی نیست، هر مؤمن باتقوایی، دوست خدا است، و ولی از خطا معصوم نیست، این معنی ولایت و اولیاء و حق آنها نزد اهل سنت و جماعت است. اما اولیاء نزد صوفیه اعتبارات و ویژگی‌های دیگری دارند، اینان ولایت را، بدون هیچ دلیلی از شارع، ولایتشان را به اشخاص معینی می‌دهند، چه بسا ولایت را به کسانی می‌دهند که نه تنها مؤمن و متقی نیستند، بلکه گاهی به ضد آن مثل شعبده بازی و سحر و حلال شمردن حرام معروف و شناخته شده‌اند. چه بسا افرادی را ترجیح دهند که خواهان برتری آنها بر پیامبرانند - صلوات الله وسلامه علیهم - چنان که یکی از آنها می‌گوید:

مقام النبوة في برزخ فوق الرسول ودون الولي

مقام نبوت در برزخ بالای پیامبر و پایین‌تر از ولی است.

و می‌گویند: که اولیاء از همان منبعی که فرشته وحی را دریافت کرده و به رسول می‌رساند، نیز وحی خود را می‌گیرند و معصوم نیز هستند.

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: بسیاری از مردم در این مورد اشتباه می‌کنند، گمان می‌کنند که فلان شخص ولی خدا است و هر چه بگوید، از او قبول می‌شود، و هر کاری را که انجام دهد درست است، اگرچه با کتاب و سنت مخالفت داشته باشد. و با ولی موافقت می‌کنند. و با آنچه که خدا به وسیله رسولش فرستاد، و تصدیق کردن اخبار آن و اطاعت کردن دستورات رسول را واجب شمرده بود، مخالفت می‌کنند. در ادامه می‌گوید اینان به شبیه نصاری هستند که خداوند تعالی در مورد آنها فرمود: ﴿أَخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. (التوبة: ۳۱).

«یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند [زیرا علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌نامند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن] مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. [در صورتی که در همه کتابهای آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی] بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را شریک او قرار می‌دهند».

در مسند حدیثی آمده است که ترمذی آن را صحیح دانسته است. روایت می‌کند که عدی بن حاتم در مورد تفسیر این آیه از رسول الله ﷺ سؤال کرد و

گفت: آنها را عبادت نکردند، پیامبر ﷺ فرمود: حرام را برای آنها حلال و حلال را بر آنها حرام کردند. پس [مردم نیز از آنها] اطاعت کردند و این عبادت آنها برای خودشان بود، و تا اینکه گوید: از این چنین افرادی زیادند که خود را ولی الله می‌پندارند و در بعضی از امور کشف‌هایی می‌کنند و کارهای خارق العاده‌ای انجام می‌دهند، مثلاً، به شخصی اشاره می‌کند و آن شخص می‌میرد یا در هوا به مکه یا جاهای دیگر پرواز می‌کند، یا روی آب راه می‌رود، یا بعضی از مردم از او طلب یاری و کمک می‌کنند و او در حالیکه غائب و یا مُرده است، حاجت آنها برآورده می‌کند، و یا مردم را از آنچه که از آنان دزدیده شده و یا حال و وضعیتی که از آنها غائب است و یا بیمار و چیزهایی از این قبیل، باخبر می‌کند، و این امور هیچ کدام دلیل بر آن نیست که صاحب آن، ولی خدا باشد.

اولیاء خدا اتفاق نظر دارند که چنانچه فردی در هوا پرواز کند یا حتی روی آب راه برود مورد قبول واقع نمی‌شود مگر آنکه اطاعت او از پیامبر ﷺ و دستورات و نواهی او ثابت شود.

کرامات اولیاء الله از این امور بزرگتر است. این امور خارق العاده است و اگر صاحب آن ولی خدا باشد، ممکن است دشمن خدا نیز بتواند آنها را انجام دهد. زیرا کافران و مشرکین و اهل کتاب و منافقین و اهل بدعت و شیطان‌ها، نیز می‌توانند این اعمال خارق العاده را انجام دهند، پس نباید هر کسی را که می‌تواند کاری از این قبیل انجام دهد، ولی خدا دانست. کسانی اولیای خداوند هستند که دارای صفات، افعال و احوالی هستند که کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کنند، با نور ایمان و قرآن و به وسیله حقائق باطنی ایمان و [رعایت] قوانین ظاهری اسلام شناخته می‌شوند. برای مثال امور ذکر شده و مانند آن، ممکن است در

اشخاصی دیده شود که هیچ کدام از آنها نه وضو می‌گیرند و نه نمازهای واجب را می‌خوانند، بلکه با چیزهای نجس و سگ‌ها مراوده و همنشینی دارد در آلاچیق‌ها و خاکروبه‌ها و قبرستانها و به زباله‌دانی‌ها پناه می‌برد، بوی بدی می‌دهد و طهارت شرعی و نظافت را رعایت نمی‌کند. در ادامه می‌گوید: اگر شخص با این نجاست‌ها و پلیدی‌هایی که شیطان آنها را دوست می‌دارد، تماس نزدیک داشته باشد و به خاکروبه‌ها که شیطان در آن حاضر است پناه می‌برد یا مار و عقرب و زنبور و گوش سگ را بخورد که همه اینها پلیدی و هرزگی هستند، و یا ادرار و چیزهایی از این قبیل نجاسات که شیطان آن را دوست دارد می‌نوشد، یا به غیر خدا پناه می‌برد، و از مخلوقات طلب یاری می‌کند و رو به آنها می‌کند و یا به شیخ خود سجده می‌برد و خدای جهانیان را مخلصانه نمی‌پرستند، یا با سگ و آتش رابطه دارد و یا به

خاکروبه‌ها و مکان‌های نجس یا به قبرستان‌ها و به ویژه قبرستانهای کفار و یهود و نصاری و مشرکان پناه می‌برد، یا از شنیدن قرآن نفرت دارد و شنیدن ترانه و شعر سروده‌های شیطان را بر قرآن و شنیدن کلام خداوند تعالی ترجیح می‌دهند، پس اینها علامت‌ها و نشانه‌های اولیاء شیطان است نه اولیای خداوند.^۱

صوفیه به این حد از دادن ولایت به چنین افرادی، اکتفا نکردند، حتی به آنها نوعی صفات ربوبی دادند، در هستی دخل و تصرف می‌کنند و از عالم غیب باخبر هستند و طلب کسانی که آنها را می‌خوانند را چنان جواب می‌دهند که فقط خدا می‌تواند آن را برآورده کند. آنها را یاری دهنده، قطب و وتد می‌نامند، در سختی‌ها نام آنها را فریاد می‌زنند، در حالیکه آنان یا مرده‌اند و یا غائبند، برآورده کردن

(^۱) مجموع الفتاوی، (۱۱/۲۱۰-۲۱۶).

حاجت‌های خود و گشایش در سختی‌ها را از آنان می‌خواهند، پیرامون آنها هاله‌ای از تقدس به وجود آورده‌اند آن‌ها را پس از مرگشان در برابر خداوند، پرستیدند، بر مقبره‌های اینان ضریح‌ها ساختند و از تربت آن تبرک می‌جستند و پیرامون قبرهایشان طواف می‌کردند و با انواع نذر کردن به آنان تقرب می‌جویند و اسم آنها را به هنگام نیازمندیهایشان فریاد می‌زدند، این راه و روش صوفیه در مورد ولایت و اولیاء است.

۵. ویژگی دیگر دین باطل صوفیه تقرب جستن آنها به خدا با آواز و رقص و دف زدن و دست زدن است و آنها این اعمال را عبادتی برای خدا به حساب می‌آورند.

دکتر صابر طعیمه در کتاب (الصوفیه معتقداً و مسلکاً) می‌گوید: رقص‌های جدید صوفی‌ها نزد بزرگترین طریقت‌های صوفیه به مناسبت‌های جشن تولد بزرگان‌شان به وسیله‌ای برای جمع کردن همه و

پیروان آنان برای شنیدن موسیقی که گاهی دویست نوازنده زن و مرد به نواختن آن می‌پردازند تبدیل شده است. بزرگترین افراد صوفی نیز در مناسبت‌ها شرکت می‌کردند و سیگار می‌کشیدند، بزرگان قوم با پیروانشان به بررسی خرافاتی که به مردگان‌شان نسبت داده می‌شد، می‌پرداختند.

و با مطالعات زیادی که انجام داده‌ایم بما رسیده که ترانه‌های بعضی از طریقه‌های صوفی از (کورال صلوات الأحاد المسیحیه) گرفته شده است.

شیخ الإسلام ابن تیمیه با توجه به زمان به وجود آمدن این مسأله و دیدگاه امامان درباره آن و کسی که آن را به وجود آورد می‌گوید: ... بدان که در اوائل سدهای سوم نه در حجاز و نه در شام، نه در یمن و نه در مصر، نه در مغرب و نه در عراق و نه در خراسان، کسی که از اهل دین و زهد و عبادت با شنیدن سر و صدا و سوت و کف زدن موافقت

نمی‌کرد چه با دف و چه با کف و یا با چوب، این [اعمال] در اواخر سده دوم بوجود آمد. هنگامی که امامان آن را دیدند، مردودش دانستند. امام شافعی رحمته الله گفت: در بغداد، زنادقه عملی انجام می‌دهند که آن را (تغییر)، (خاکپاشی) می‌گویند و با آن مردم را از قرآن برمی‌گردانند، یزید بن هارون می‌گوید: فقط افراد فاسق به روی خود خاک می‌پاشند، خاک پاشیدن چه زمانی جزو اسلام بوده است... .

در این باره از امام احمد پرسیدند، او گفت: بدترین آنان کسی است که آن را به وجود آورده است، گفتند: آیا با آنها معاشرت داری، گفت: نه. هم‌چنین همه امامان دین از آن متنفر بوده‌اند و حتی بزرگان قوم مانند، ابراهیم ادهم و فضیل بن عیاض و معروف الکرخی و ابوسلیمان الدارانی، و احمد بن ابی الحواری و السری السقطی و غیره هیچکدام [در جلسات آنها] حاضر نمی‌شدند.

شیوخ بزرگواری که در جلسات آن [غبار بر سر و روی خود فرو ریختن] حاضر می شدند، در آخر عمر آن عمل ترک کرده اند. و مشایخ بزرگ بر اهل آن خرده می گرفتند چنان که این کار را عبدالقادر و شیخ ابوالبیان و دیگران انجام دادند و اینکه امام شافعی - یرحمه الله - گفت: که آن پدیده را زنادقه به وجود آوردند، کلام امام بزرگواری است که به اصول اسلام آگاه است و بی تردید به جز کسانی که به زندیق بودن متهم هستند مانند ابن سینا، ابن راوندی، فارابی و امثال آنها هیچ کس به مراسم سماع علاقه ای نداشته است و مردم را به آن دعوت نمی کرده است.

اما حُنفاء اهل امت ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام هستند، کسی که خدا او را به عنوان امام منصوب کرد و اهل دین اسلام دینی که خداوند غیر از آن را قبول ندارد، پیروان شریعت خاتم پیامبران محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ کدام به آن علاقه ای ندارند و کسی را که به آن فرا

نمی‌خوانند، اینان اهل قرآن و ایمان و هدایت، خوشبختی و خردمندی، نور و رستگاری و اهل معرفت و علم و یقین و اهل اخلاص و محبت برای خدا و توکل بر او، اهل ترس از او و بازگشت به سوی هستند، و در ادامه می‌گوید: هر کس که نسبت به حقائق دین و احوال قلوب و معارف آشنا باشد می‌داند که شنیدن سوت و صدا و و کف زدن، هیچ منفعتی و سودی به قلوب نمی‌رساند، مگر اینکه در ضمن آن ضرر و فساد وجود دارد که از نفع آن بیشتر است. پس آن برای روح، مثل شراب است برای بدن و به این دلیل است که مستی که این به صاحب خود می‌دهد از مستی شراب بیشتر است و صاحبان آن لذتی می‌برند که از آن بالاتر نیست، مثل لذتی که شراب خمر می‌برد حتی بالاتر و بیشتر از آن، و اینان را بیشتر از شراب از ذکر خدا و نماز دور می‌کند و میان آنها دشمنی و کینه می‌اندازد.

و می‌گوید: خداوند و پیامبر و هیچ یک از امامان به رقص کردن امر نکرده‌اند، بلکه خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾. (لقمان: ۱۹). «در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن، و [در سخن گفتنت] از صدای خود بکاه و [فریادمن]». و می‌فرماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾. (الفرقان: ۶۳). «و بندگان [خوب خدای] رحمان کسانی هستند که آرام [و بدون غرور و تکبر] روی زمین راه می‌روند [و تواضع در حرکات و سکناات ایشان و حتی در راه رفتن آنان آشکار است]». یعنی با آرامش و وقار [روی زمین راه می‌روند] چون که عبادت مسلمانان فقط رکوع و سجود است.

ولی دف و رقص را نه خدا و پیامبر و نه هیچ یک از گذشتگان به آن فرمان نداده‌اند و ادامه می‌دهد که: سخن کسی که می‌گوید: این دامی است که با آن عوام

به تله می‌افتند صحیح است. چراکه بیشتر آنان این دام را برای مال اندوزی پهن کرده‌اند. چنان که خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾. (التوبه: ۳۴). «ای مؤمنان! بسیاری از علماء دینی یهودی مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند، و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند».

هر کس این عمل را انجام دهد از پیشوایان گمراهی است که در حق پیشوایی آنان گفته شده است: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴾. (الأحزاب: ۶۷ - ۶۸). «پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه بدر برده‌اند و گمراه کرده‌اند * پروردگارا! آنان را دو

چندان عذاب کن، و ایشان را کاملاً از رحمت خود بدور دار [و کمترین ترحمی بدیشان منما]». اما آنهایی که صادقند آن را برای خود دام می‌گیرند، دامی که پاره است اگر صید وارد آن شود، از آن خارج می‌شود، همچنان که این امر بسیار اتفاق افتاده است. آنهایی که در طریق به آن سماع مبتدع وارد شدند ولی چون در آن هیچ اصل شرعی را که خداوند و رسول او واضح آن باشند، نیافتند، فقط احوال فاسدی را به ارث بردند... .

و اینجا کلام او به پایان می‌رسد.^۱

این صوفی‌ها که به وسیله آواز و رقص به خداوند تقرّب می‌جویند، کلام خداوند در مورد آنها صدق می‌کند: ﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا﴾. (الأعراف: ۵۱). «آن کسانی که [به دنبال دین حق راه نیفتادند، و

(^۱) مجموع الفتاوی، (۱۱/۵۶۹ - ۵۷۴).

بلکه] خوشگذرانی و بازی را آئین خود کردند [و دین را مسخره پنداشتند و به بازیچه گرفتند].»

۶. از [موارد دیگر] باطل دین صوفیه، چیزهایی است که آن را احوال می‌گویند، این احوال [وقتی که بیاید] به انجام تکالیف صاحبش پایان می‌دهد، زیرا تصوف تکامل یافته است! اصل تصوف چنان‌که ابن جوزی می‌گوید در گذشته عبارت بود از: ریاضت نفس، پیکار با نفس، با منع کردن آن از اخلاق پست و وادار کردن او به اخلاق زیبا، مثل زهد، حلم، صبر، اخلاص و صدق.

وی می‌گوید: پیروان اولیه صوفیه چنین بودند، اما شیطان بعضی از امور را در نظر آنها اشتباه جلوه داد و آنها را گمراه کرد. و با گذشت زمان میل او به گمراه کردن آنها هم بیشتر می‌شد و این برداشت‌های غلط زیاد شد تا اینکه در زمان صوفیه متأخر این امر به نهایت خود رسید. و هدف او از به اشتباه انداختن

آنها، بازداشتن آنها از علم بود و اینکه برای آنها ثابت کند که مقصود فقط عمل است. پس هنگامی که چراغ [هدایت] نزد آنان رو به خاموشی گرایید، کورکورانه در تاریکی به راه افتادند. عده‌ای از آنان گمان کردند که مقصود آن ترک تمام دنیا است پس به تمام آنچه که در زندگی آنها بود پشت پا زدند و مال و دارائی را چون عقرب می‌دانستند و فراموش کردند که برای مصلحت خلق شده‌اند و در به رنج انداختن خودشان زیاده‌روی کردند، حتی برخی از آنها نمی‌خواستند، اینان اهداف نیکی داشتند ولی راه درست را انتخاب نکرده بودند و از میان اینان کسانی بودند که به خاطر کمی اعمال نیکش به احادیث جعلی که خودش از آن خبر نداشت عمل می‌کرد. سپس افرادی آمدند، برای آنها از گرسنگی، فقر، وسوسه‌ها، و ... سخن گفتند و درباره آن نوشتند از جمله آنها حارث المحاسبی و دیگران بودند و گروهی دیگر به وجود آمدند. مذهب

صوفیه را از عیب پاک کردند و صفاتی را به آنان دادند و آن را از اختصاص داشتن به مقام و سماع و وجد و رقص و کف زدن پاک کردند. سپس این کار همچنان انجام می‌شد، و شیوخ برای آنها موارد جدیدی وضع می‌کردند و در جلساتشان سخن می‌گفتند و از علماء دور شدند و از آنچه را که خود به آن رسیده بودند و یا در علوم بود، دوری گزیدند تا جایی که آنها را علم باطن نامیدند، و علم شریعت را علم ظاهر می‌دانستند، افراد دیگری بودند که گرسنگی آنها را به خیالات فاسد کشاند، ادعای عشق الهی و ذوب شدن در آن و دیوانگی را مطرح کردند. مثل اینکه آنان انسان زیبارویی را تصور کرده و شیفته او شده باشند.

اینان که در میان کفر و بدعت هستند، سپس به گروههایی منشعب شده‌اند، که یکی از آنها

طریقت‌های صوفیه است و عقائدشان تباه گشته است^۱.

از شیخ الإسلام ابن تیمیه در مورد قومی که همواره ریاضت می‌کشند. سؤال شد که آنها می‌گویند آنچه تاکنون یاد گرفته‌ایم برای ما اهمیتی ندارد. اوامر و نواهی همه رسم و رسوم عوام است. اگر به حقیقت برسند این اعمال از آنها ساقط می‌شود. نتیجه نبوت به حکمت و مصلحت برمی‌گردد و مراد از آن مغلوب ساختن عوام است، و ما از عوام نیستیم. تا جزو مکلفین باشیم زیرا ما به جوهر حقیقت و حکمت دست یافته‌ایم.

شیخ در جواب آنان گفت: هیچ شکی نیست که نزد اهل علم و ایمان، این سخن بزرگترین و شدیدترین نوع کفر است که از سخنان یهودیان و مسیحیان بدتر

(^۱) تلیس ایلیس، صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸.

است. زیرا یهودیان و مسیحیان به قسمتی از کتاب آسمانی ایمان می‌آوردند و به برخی دیگر کفر می‌ورزیدند و حقیقتاً کافر بودند، آنها به این که خداوند امر و نهی کرده، وعده و وعیدی داده است اعتراف می‌کردند، و تا لحظه مرگ آن را رعایت می‌کردند این در حالی است که آنان به یهودیت و مسیحیت تحریف شده پایبند بودند، و اما اگر از منافقین امتشان بودند که بیشتر متکلمین و فیلسوفان آنها چنین بودند، از منافق‌های این امت پلیدتر بودند، زیرا تظاهر به کفر و نفاقشان را پنهان می‌کردند پس آنها از کسانی که ایمان را اظهار می‌کنند و نفاق را پنهان، پلیدتر و پست‌تر هستند. منظور اینکه تمام کسانی که از ادیان منسوخ شده پیروی می‌کنند بهتر از کسانی هستند که فکر می‌کنند دیگر تکلیفی برعهده آنها نیست، چراکه اینان در این حال از همه کتاب‌ها و شریعت و ملت‌ها خارج هستند، به هیچ امر و نهی

پایبند نیستند، بلکه اینان از مشرک‌های معتقد به [اندیشه‌های] باقیمانده ملت‌های دیگر، مانند اعراب مشرکی به بقایای دین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پایبند بودند، بدتر و خطرناک‌ترند. زیرا آنها به نوعی از حق اعتقاد داشتند و به آن، پایبند بودند. اگرچه با این وجود مشرک بودند، ولی اینان به هیچ چیزی از حق پایبند نیستند تا جایی که گمان می‌کنند که هیچ وظیفه‌ای ندارند. در ادامه می‌گوید: بعضی از اینان به کلام خداوند استدلال می‌کنند: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾. (الحجر: ۹۹). «و پروردگارت را پرستش کن تا مرگ به سراغ تو می‌آید [و سرای فانی را وداع می‌گوئی و سرای باقی آغاز می‌گردد و پرده‌ها به کنار می‌رود و حقائق در برابر چشمانت جلوه‌گر می‌شود]».

آنان این آیه را چنین معنی می‌کنند: پروردگارت را پرستش کن تا علم و آگاهی پیدا کنی. حاصل شود، پس اگر حاصل شد، عبادت [از تو] ساقط می‌شد و

چه بسا بعضی از آنها گفته‌اند: پرستش کن تا حال برای تو حاصل شود، پس اگر حال تصوف برای تو حاصل شد عبادت تو پایان پذیرفته است. و عده‌ای از اینان عقیده بر این است که اگر گمان کردند که آن معرفت و حالی که می‌خواستند، به دست آوردند، دیگر ترک واجبات و انجام حرام مانعی ندارد. و چنان که گذشت این اعتقاد، عین کفر است. اما استدلال آنها به کلام خداوند تعالی: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (الحجر: ۹۹). این آیه به زیان آنها است نه به نفع آنها، حسن بصری می‌گوید: «خداوند برای عبادت و پرستش مؤمنان هیچ اجلی غیر از مرگ قرار نداده است» و این آیه را خواند: ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (الحجر: ۹۹). مراد از یقین در اینجا مرگ و بعد از آن است و این مورد اجماع علمای مسلمان است. و این مثل آیه: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾ قالوا لم نك من المصلين. «چه چیزهایی

شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است» * «می گویند: [در جهان] از زمره نمازگزاران نبوده ایم» تا به این آیه می رسد که می فرماید: ﴿وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٦﴾ حَتَّىٰ أَتَيْنَا آلِيقِينِ ﴿٤٧﴾. (المدثر: ۴۲ - ۴۷). «و ما پیوسته با باطلگرایان [همنشین و همصدا می شده ایم و به باطل و یاوه و عیبجوئی] فرو می رفته ایم» * «و روز سزا و جزای [قیامت] را دروغ می دانسته ایم: تا مرگ به سراغمان آمد». این سخن آنهاست، زمانی که در جهنم هستند و گفتند که به خاطر ترک نماز و ندادن زکات و دروغ دانستن آخرت، و همشینی با باطلگرایان تا زمان فرا رسیدن مرگ، به این روز افتاده اند. از حال و وضع آنان چنان فهمیده می شود که در دنیا به آن ایمان نداشتند و با کسانی نبودند، که خدا در مورد آنها فرمود: ﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾. (البقره: ۴). «و به روز رستاخیز اطمینان دارند». و با این کار خواست که

چیزی را که به آنها وعده داده شده بود، بدهد و آن مرگ است^۱.

بنابراین، این آیه بر وجوب عبادت بنده مکلف عاقل از زمان بلوغ تا وفاتش دلالت می‌کند. و هیچ زمانی قبل از مرگ وجود ندارد که تکلیف او تمام شود، چنان که صوفیه می‌پندارند.

(^۱) مجموع الفتاوی، (۴۰۱/۱۱ - ۴۰۲، ۴۱۷ - ۴۱۸).

خاتمه

دین صوفیه از گذشته تا اکنون و دیدگاه آنان درباره عبادت همین است، و آنچه در اینجا آوردیم فقط گوشه‌ای از آرای صوفیه در کتابهایشان و اقدامات منتقدان درباره صوفیه است، و فقط به جنبه عبادت و دیدگاه آنان درباره آن پرداختم، جوانب دیگری باقی مانده است که احتیاج به سخنرانی‌های زیادی دارد مانند دیدگاه آنان درباره توحید و رسالات و شریعت و قضاء و قدر و غیره که مجال ذکر آنها نیست.

از خداوند - عز وجل - می‌خواهم که حق را به صورت حق به ما نشان دهد و [توان] پیروی کردن از آن را به ما ارزانی دارد، و باطل را به صورت باطل به ما نشان دهد و [توان] پرهیز کردن از آن را به ما عنایت نماید و بعد از اینکه قلبهایمان را هدایت کرد آنها را گمراه ننماید.

سلام و درود خداوند بر پیامبرمان محمد ﷺ و
خاندان و یارانش باد.
وصلی الله وسلم علی عبده ورسوله وخیرته من خلقه محمد
وعلی آله وأصحابه، ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين.

برای ارتباط با مترجم می‌توانید به آدرس زیر تماس بگیرید:

السعودية: الرياض - الرمز البريدي: (١١٧٥٧) ص. پ: (١٥٠١٠٣)

P.O.BOX (١٥٠١٠٣)

www.aqeedeh.com